

## تجاوز به زنانی که در خانه مردم کار می‌کنند

خبر نیوز

یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۷

تلفن یک شرکت خدماتی را می‌گیرم. زنی گوشی را بر می‌دارد. بعد از مدتی بحث راضی می‌شود آدرس شرکت را بگوید. وارد شرکت که می‌شوم به یاد فیلم چهارشنبه سوری می‌افتم. دیوارهای کثیف با اتاق‌های شلوغ. زنان و مردان کارگری که منتظر تلفن سفارش کار ایستاده‌اند. تیپ زنان از زنی با چادر به کمر بسته تا دختری با سبیل‌های روسری مرتب و حتی به نوعی براساس مد متغیر است. مردها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. مردانی با سبیل‌های در رفته و شلوارهای کردی تا پسران مو شانه کرده و مرتب. وقتی به رئیس شرکت که مردی تقریباً میان سال است مراجعه می‌کنم. سئوالاتی می‌پرسد از جمله: "کارگر چند ساله می‌خواهی؟ چه تیپی باشد؟ قد و هیکلش برایت مهم است؟" وقتی می‌گویم من فقط برای تمیز کردن خانه یک کارگر ساده زن می‌خواهم سریع من را به زنی که پشت یکی از تلفن‌ها نشسته است معرفی می‌کند و می‌گوید: "خب چرا از اول نمی‌گویی و وقت من را می‌گیری." می‌پرسم برای چی این مشخصات را پرسیدی که می‌گوید: "بعضی‌ها برای مهمانی‌هایشان کارگر می‌خواهند. به همین دلیل تیپ و قیافه کارگر هم برای شان اهمیت دارد."

اسمش مریم است. دانشجوی دانشگاه آزاد خرم‌آباد است. ۲۵ سال بیشتر ندارد. اول کم حرف می‌زد. بعد از چند دقیقه به حرف می‌آید. از مسائل کلی شروع به حرف زدن می‌کنیم تا به کارش می‌رسیم و می‌پرسم: چرا از خرم‌آباد به تهران می‌آیی؟

پاسخ می‌دهد:

"در تهران وضعیت کار به مراتب بهتر از شهرستان ماست. اینجا حقوق هم بیشتر می‌دهند، البته در تهران رقابت برای کار هم بیشتر است. تو اگر یک اشتباه کوچک داشته باشی، سریع اخراجت می‌کنند و دیگر هیچ کدام از این شرکت‌ها نمی‌گذارند برای آنها کار کنی. خیلی خوش شانس باشی با چند نفر از این کسانی که به خانه‌هایشان می‌روی دوست بشوی و بتوانی در خانه‌های آنها کار کنی، خیلی عالی است" می‌پرسم: "هیچ کدام نمی‌گذارند کار کنی؟ چطور؟ چرا؟"

"خب! اینها همه با هم دوست هستند اگر کمی بدقلقی کنی مطمئناً نمی‌توانی به هیچ کدام از شرکت‌ها بروی."

وقتی کمی اعتماد کرد. هویت خود را به عنوان روزنامه‌نگار به او معرفی کردم. راضی شد با هم بیشتر حرف بزنیم. گفت: "اگر روزنامه‌نگاری از سختی کار ما بنویس. این کار با سختی‌های زیادی همراه است."

ادامه می‌دهد: "این کار خیلی سخت است، خیلی."

می‌پرسم: "سختی کار کجاست؟"

می‌گوید: "راستی از شما هم درباره نوع و قیافه کارگر پرسیدند؟"

"آره."

چند وقت قبل یکی از دوستانم برای کار به خانه یک پسر مجرد رفت تا چند روز از او خبری نبود. بعد از چند روز که آمد از لحاظ روحی اوضاع خرابی داشت مرا به کناری کشید و گفت به او تجاوز شده است. همان پسر به او تجاوز کرده بود".

شکایت نکردید؟

" کدام شکایت؟ رئیس شرکت که نمی دانم چقدر از پسر پول گرفته بود گفت اگر هر کدام شکایت کنید اخراج می شوید همه بچه ها هم به کارشان نیاز داشتند. بنابراین از شکایت منصرف شدیم".

می پرسم: " مگر بیمه نیستید که بخواهید از حقوق بیمه استفاده کنید؟"

کدام بیمه؟ اصلا اسم ما در هیچ جایی ثبت نشده است. بر اساس آمار در این شرکت که می بینید تنها ۵ نفر کار می کنند، در صورتی که حدود ۶۰ نفر به طور ثابت اینجا کار میکنیم و نزدیک عید و یا در تابستان این آمار به ۱۲۰ نفر هم می رسد.

"چرا اسمتان جایی ثبت نیست؟"

"-خب معلوم است اگر ما اسم ما ثبت شود باید ما را بیمه کنند. باید هزار تا حق دیگر ما را نیز بدهند."

"ادامه می دهد: " نزدیک عید که می شود آمار رقابت بیشتر هم می شود چون همه می خواهند کار کنند. صاحبخانه ها هم بیشتر به شرکت ها اعتماد دارند تا افراد ساده و بدون پشتوانه".

خواهرمریم نیز در تهران به همین کار مشغول است: "خواهرم با دخترش به خانه های مردم می رود. دخترش ۱۶ سال دارد تازه می خواهد ازدواج هم کند. پسرش هم شاگرد مغازه است دخترش شبانه درس می خواند اما پسرش دیپلم ردی است و درس را هم ول کرده است".

مریم می گوید: " منم به اعتبار خواهرم به اینجا برای کار میآیم. می بینی چند وقت است دستی به صورتم نکشیده ام؟ چون نمیخواهم به عنوان یک روسپی به خانه های مردم معرفی شوم. به عنوان کارگر مرا به خانه مردم می فرستند و دراصل منظورشان چیز دیگری است".

در این شرکت ۵۰ درصد درآمد را صاحب شرکت می گیرد. یعنی اگر برای یک روز کامل کاری از صبح تا شب، در بهترین حالت ۲۰ هزار تومان بگیرند ۱۰ هزار تومان تنها به آنها میرسد. "به مراتب وضعیت دختران در شرکت بدتر است. مردها ۷۰ درصد حقوقشان را می گیرند اما زنان بیشتر از ۵۰ درصد نمی گیرند".

در توضیح می گوید: " توجیه آنها این است که شما خرج یک خانواده را که نمی دهید تنها خرج خودتان است همین پول هم کافی تان است. در صورتی است که آنها می دانند حداقل ۱۰ نفر از زنانی که اینجا کار می کنند مجبور هستند خرج یک خانواده را بدهند یکی شوهرش معتاد است دیگری شوهرش مرده آن یکی از شوهرش طلاق گرفته است". می خواهم سؤال های بیشتری بپرسم مریم ساعت را می پرسد انگار دیرش شده است: " امروز که هنوز پولی گیرم نیامده. زودتر بروم برای یک کار دیگر".